

که در جاهلیت و اسلام لقبی داشتند، و اخبار کسانی که به کنیه معروف بوده یا به کنیه پدر و یا مادر شناخته شده‌اند، فصل دوم، در روایاتی که دربارهٔ صفات شاعران و عیبهایی که در صورت و بدن داشتند آمده است چون سیاهی و کوری از يك چشم یا دو چشم و سایر عیبا؛ فصل سوم، در آیین و کیش شاعران، چون شیعه، اهل کلام، خوارج و متهمان به یکی از مذاهب چون یهود و نصاری و امثال آن، و آخرین فصل، در ذکر کسانیست که در جاهلیت به سبب تکبر و خودخواهی، شاعری را ترك گفته و در دوران اسلام به علت پایبندی به دیانت از گفتن شعر یا مدیحه‌سرایی یا هجو کردن یا تغزل و عشقبازی خودداری کرده‌اند که بیش از پنجهزار ورق است.

۴- کتاب المعجم: که در آن نام شاعران به ترتیب حروف تهجی آورده شده و آغاز آن از کسانیست که اول نامشان الف و بعد آنهائی که اول نامشان «ب» است تا آخر مشتمل بر پنجهزار نام با ذکر پاره‌ای از اشعار مشهور هر يك از آنان که از هزار ورق بیشتر است.

۵- کتاب الموشح: در چگونگی انتقاد علما از شعر برخی از شاعران از جنبه‌های مختلف که بیش از سیصد برگ است.

۶- کتاب الشعر: مشتمل بر فضائل شعر، و توصیفی از محاسن و منافع و مضار و معایب آن و چگونگی انواع و اقسام و وزن و عروض آن و ذکر برگزیده‌یی از اشعار، و پایه ادبی گویندگان، اشعاری که منحول و سرقت شده است و این کتاب بیش از دوهزار ورق است. - کتاب اشعار النساء بیش از پانصد ورق و کتاب اشعار الخلفاء بیش از دویست ورق است.

۷- کتاب المقتبس: مشتمل بر اخبار نحوایان بصره و اخبار قاریان و راویان و در حدود سه هزار ورق.

۸- کتاب المرشد: در اخبار متکلمان و اهل عدل و توحید و شمه‌یی از نظریات آنان در هزار ورق.

۹- کتاب الرياض: در اخبار «دلباختگان» مشتمل بر بیانی در عشق و منشعبات آن و آغاز و پایان آن و انواع آن نامها و اشعاری که در این زمینه در دوره جاهلیت و اسلام سروده شده در سه هزار ورق.

۱۰- کتاب الرائق: در اخبار مَغْنِیَان بیش از هزار و ششصد برگ است.

۱۱- کتاب الواثق: در توصیف غنا و آواز و کیفیات و اقسام و طریقه‌های آن، و اخبار مَغْنِیَان از مرد و زن...

۱۲- کتاب الازمنه: در شرح چهار فصل، تابستان، زمستان و دو فصل معتدل و ابر و برق و باد و باران و آبیاری و استسقاء (طلب باران)، برجهای آسمانی، آفتاب، ماه و جز

اینها در حدود دو هزار برگ.

۱۳- کتاب الانوار و الثمار: مشتمل بر باره اشعاری که درباره گل سرخ و نرگس و انواع گلهای و میوهها گفته شده.

۱۴- اخبار البرامکه: و دهها کتاب دیگر که نام یکایک آنها در صفحات ۲۲۰ و ۲۲۱ الفهرست ابن ندیم آمده است.»

پس از این اشاره مختصر به ادبیات عرب به سیر تکاملی ادب فارسی می پردازیم:

حکومت سامانیان
پادشاهان این سلسله از حدود سنه ۲۶۱ ه.ق. تا سال ۳۸۹ ه.ق. در ماوراءالنهر و خراسان با استقلال تمام حکومت کرده اند، هرچند به ظاهر نسبت به خلیفه اظهار اطاعت می کردند، ولی در عمل سپاهی و خراج به خلیفه بغداد نمی دادند، از افتخارات و مزایای شهریان این سلسله توجه به قواعد و رموز مملکتداری و خودداری از تعصب و کوته بینی بود. آنها با بلندنظری و سعه صدر و با روح تسامح و صلح جویی با پیروان ادیان و ملل مختلف که در ماوراءالنهر زیاد بودند به سر می بردند، و برای حل مشکلات سیاسی با صاحب نظران و ارباب اطلاع رایزنی و مشورت می کردند و همواره برای کسب اطلاعات سیاسی، راه و رسم مملکتداری سیاستمداران روم و هند و چین را مورد مطالعه و بررسی قرار می دادند.

توجه شهریان سامانی به علم و ادب سبب گردید که بخارا به صورت کانون مهم علم و فرهنگ درآید و مورد توجه دانشمندان قرار گیرد، شاهد این مدعا، قول ابن سیناست که می گوید در کتابخانه سامانیان «کتابهایی یافتیم که حتی نام آنها بر بسیاری مجهول بود و از آن پس هرگز چنان مجموعه‌یی از کتابها به هیچ جای ندیدم.» پادشاهان این سلسله نسبت به اهل علم روشی انسانی و دور از تکلف پیش می گرفتند و «... چندان به تشویق علما اهتمام داشتند که دانشمندان را از خدمت و زمین بوس خویش معاف کرده بودند... و کارها به تدبیر آنها می رانندند.» عامل دیگری که به پیشرفت حکومت ۱۲۸ ساله سامانیان کمک شایان کرد، همکاری و راهنمایی وزرای مدبّر و دانشمندی چون ابوالفضل بلعمی، ابوعلی بلعمی، جیهانی و عتبی بود که مردان ادب و سیاست بودند و از برکت علم و اطلاعی که داشتند هرکس را به کاری که اهلیت و شایستگی انجام آن را داشت می گماشتند.

دانش و فرهنگ
در عصر سامانیان

در دوره سامانیان، وضع عمومی برای رشد و تکامل علوم و ادبیات فارسی کاملاً آماده و مساعد بود. در این دوره نه تنها ادبیات فارسی بلکه ادبیات عرب نیز در راه کمال پیش رفت و

آثار بدیعی در بوستان ادبیات جلوه‌گری کرد، کتاب عجایب البلدان نوشته ابوالمؤید، کتاب شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه منظوم مسعودی مروزی و از همه مهمتر مقدمات تنظیم شاهنامه فردوسی در این عصر فراهم شده است.

علاوه بر این ترجمه تاریخ طبری توسط محمد بلعمی وزیر منصور بن نوح و تألیف کتاب الابنیه فی حقایق الادویه توسط امام موفق‌الدین هروری و تألیف کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب در سال ۳۷۳ به وسیله نویسندۀ مجهولی در گوزگانان صورت گرفت، ولی این جنبش درخشان نه تنها در قرون بعد ادامه نیافت، بلکه بسیاری از آثار گرانبهای این دوره که محصول تلاش و کوشش مداوم شعوبیه بود، در قرون بعد دستخوش زوال و نیستی گردید؛ و چنانکه گفتیم ترکان غزنوی و سلجوقی مخصوصاً سلطان محمود با احیاء سنن و افتخارات دیرین ایرانیان روی موافق نشان نمی‌داد، به همین علت در این دوران بسیاری از محققین و علما آثار خود را به زبان عربی نوشتند که از آن جمله آثار علمی بوعلی سینا، محمد زکریای رازی، ابوریحان بیرونی و تاریخ عتبی را می‌توان نام برد. با این حال در این دوره، رشته نگارش کتب فارسی یکباره پاره نشده و کتبی نظیر تاریخ بیهقی، تاریخ گردیزی، تاریخ سیستان، قابوسنامه التفهیم، کشف المحجوب و غیره به زبان فارسی منتشر شد. بطور کلی سلطان محمود مانند سامانیان صمیمانه خواهان احیاء زبان و ادبیات فارسی نبود و صرفاً برای خودنمائی و به قصد رقابت با دیگر سلاطین هم عصر به دعوت اهل علم مبادرت می‌کرد و دانشمندانی چون ابوعلی سینا و بوسهل مسیحی که از مراتب تعصب و خودخواهی او باخبر بودند فرار از منطقه نفوذ او را بر قرار ترجیح می‌دادند، جریان کتاب‌سوزی محمود در ری و از بین بردن کتابخانه بزرگ و نفیس آنجا که به قولی ده مجلد فهرست داشته یکی از دلایل جمود فکری و تعصب کودکانه محمود و پیروی او از سیاست شوم خلفای بغداد بوده است.

در دوره خوارزمیان، بار دیگر ادبیات فارسی تا حدی مورد توجه قرار گرفت و این وضع تا حمله مغول ادامه یافت، پس از ایلغار مغول و سقوط کامل خلافت عباسی و عرب، زبان و ادبیات آنها رو به فراموشی رفت و زمینه رشد و توسعه ادبیات فارسی در دربار مراغه و سلطانیه فراهم گردید.

از این دوره کتبی نظیر جهانگشای جوینی، تاریخ و صاف، جامع التواریخ و کتب علمی زیادی نظیر رسالات خواجه نصیرالدین طوسی و بابائفضل به یادگار مانده است، در نواحی نیمه مستقل نیز مردانی نظیر سعدی شیرازی به انتشار آثار فصیح فارسی مشغول شدند و این جنبش در دوره تیموریان و ادوار بعد کمابیش ادامه یافت.

به این ترتیب یکی از درخشانترین ایام ادبیات کلاسیک فارسی، دوره سامانیان است، در این دوره، ماوراءالنهر گهواره رشد ادبیات بود و بسیاری از نمونه‌های دلنشین شعر و ادب فارسی از این سرزمین به دیگر مناطق ایران بسط یافته است. سلاطین سامانی برای پراکندن نام خویش به اطراف و اکناف، شعرا و اهل علم را به دربار خود جلب می‌کردند، از طرفی حس شهرت‌طلبی و احتیاجات مادی، شعرا و نویسندگان را وادار می‌کرد که به دربار و مراکز قدرت نزدیک شوند و در پناه حمایت سلاطین، آثار و افکار اجتماعی، ادبی و سیاسی خود را منتشر کنند و زندگی خود را با عزت و جاه‌سپهری سازند.

بزرگترین شعرا و گویندگان بعد از اسلام

بزرگترین شعرا و نویسندگان ایران، از دوره سامانیان به بعد ظهور کرده‌اند از جمله ابوشکور بلخی که در دربار نوح بن نصر می‌زیسته از اولین کسانی است که مثنوی ساخته است بیت پر مغز زیر منسوب به اوست:

تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم
مضمون این بیت، مأخوذ از گفته‌های سقراط، حکیم نامدارا یونانی است. همو در
مزیت دانش می‌گوید:

کسی کو به دانش برد روزگار نه او باز ماند نه آموزگار
جهان را به دانش توان یافتن به دانش توان رستن و بافتن

دیگر از نویسندگان و شعرای این دوره، ابوالمؤید بلخی است که قبل از فردوسی، شاهنامه را به نثر نوشته و قصه یوسف و زلیخا را به رشته نظم کشیده است؛ یکی از شعرا و متفکرین این دوره ابوالحسن شهید بلخی است که در شعر و فلسفه دست داشته و آثار آشفته‌گیهای اجتماعی عصر خود را در اشعار خویش منعکس ساخته است.

دانشا چون درغم آئی از آنک بی‌بهرانی ولیکن از تو بهاست
بی تو از خواسته میادم گنج هم‌چنین زاروار با تو رواست
با ادب را، ادب سپاه بست بی‌ادب با هزار کس تنه‌است

دانش و خواسته است نرگس و گل که به یک جای نشکفند به هم

هر کرا دانش است خواسته نیست هر کرا خواسته است دانش کم

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تارک بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیابی شادمانه

چون شهید بلخی به سال ۳۲۵ در گذشت، رودکی در مرگ او چنین گفت:

کاروان شهید رفت از پیش زان ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش
دیگر از شعرای اواخر سامانیان عمارهٔ مروزی است، که اشعاری زیبا و دلنشین در وصف حال خویش سروده است که قسمتی از آن نقل می‌شود.

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال چهار شنبه و سه روز باقی از شوال
بیامدم به جهان تا چه گویم و چه کنم سرود گویم و شادی کنم به نعمت و جمال
دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال
کجاشد آنهمه خوبی کجاشد آنهمه عشق کجاشد آنهمه نیرو کجاشد آنهمه حال
سرم به گونهٔ شیر است و دل به گونهٔ قیر رخم به گونهٔ نیلست و تن به گونهٔ نال
نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز چو کودکان بدآموز را نهیب دوال
گذاشتید و گذشتیم و بودنی همه بود شدیم و شد سخن ما فسانهٔ اطفال
نمونه‌یی دیگر از اشعار او را که در ارزش «زیبایی گل» است نقل می‌کنیم:

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت مردم کریمتر شود اندر نعیم گل
ای گل فروش، گل چه فروشی برای سیم وز گل عزیزتر چه ستانی به سیم گل

سرود گوی شد آن مرغک سرودسرای چو عاشقی که به معشوق خود دهد پیغام
همی چه گوید، گوید که عاشق شبگیر بگیر دست دلارام و سوی باغ خرام

شعر و شاعری از دوره سامانیان، در ادبیات فارسی مقام و موقعیت ممتازی کسب کرد و شعر شیوا و سلیس مورد توجه و عنایت تودهٔ مردم و اهل علم و ادب و امرا و شهریاران عصر قرار گرفت. بنابراین به جاست قبل از ادامهٔ تاریخ ادبی ایران بعد از اسلام، شمه‌یی از تاثیر و نفوذ شعر در افکار و عواطف مردم بنویسیم: چه شعر به مراتب بیش از

نثر در تحریک عواطف و احساسات آدمی موثر است، چه بسیارند شاعرانی که از برکت یک اثر منظوم دلنشین، پول کلانی کسب کرده یا مقام و موقعیت معنوی شایسته‌یی به دست آورده‌اند.

تأثیر شعر در نفس ابوالحسن دراج گفت به قصد دیدن ابویعقوب یوسف بن حسین رازی از بغداد به ری رفت، در ری خانه او را از هر کسی پرسیدم گفت از آن بی دین چه می‌خواهی؟ آنقدر این سخن را از مردم آن شهر درباره او شنیدم که از آمدنم پشیمان و دلتنگ شدم. تصمیم گرفتم بدون دیدنش به بغداد بازگردم با این تصمیم شب را در مسجدی خوابیدم چون روز شد پیش خود گفتم من از راه دور به قصد دیدن این مرد آمده و زحمتهای خود هموار کرده‌ام خوبست هر طوری هست او را ببینم، بنابراین از محل او آنقدر استفسار کردم تا معلوم شد در مسجدی می‌باشد، بدانجا رفتم دیدم در محراب نشسته قرآنی فرا روی نهاده به قرانت مشغولست نزدیکش رفتم سلام کردم پاسخ داد، پرسید از کجائی؟ گفتم از بغداد، گفت از گفتارشان چیزی پسندیده‌ای گفتم آری، گفت بخوان، این شعر را خواندم:

رأيتك تبني دائماً في قطيعتي ولو كنت ذا حزم لهدمت ماتبني

نمونه‌یی دیگر: وقتی امیر خلف سنجری به شکار رفته بود بر شکل ترکان، کلاه کج نهاده و سلاح بر بسته، ناگاه از همراهان دور افتاد و مردی را دید دراعه^۱ بسته و بر خری سیاه نشسته و به سوی شهر می‌رود، امیر بر وی سلام کرد، آن مرد جواب داد. امیر پرسید از کجائی، گفت از بلخ، امیر گفت به کجا می‌روی؟ گفت به سیستان نزد امیر خلف می‌روم شنیده‌ام مردی کریم است و من مردی شاعرم و نامم معروفی است شعری گفته‌ام چون در بارگاه او خوانم از انعام او نصیبی یابم گفت بخوان! خواند، گفت چه می‌خواهی به تو بدهد گفت هزار دینار، امیر گفت ای مرد برای شعری هرگز به تو هزار دینار نمی‌دهد گفت پانصد دینار امیر گفت آن هم زیاد است گفت صد دینار امیر گفت صد دینار هم زیاد است به تو نخواهد داد گفت اگر بخواهد از صد دینار کمتر بدهد من هم دست و پای این خر سیاهم را به فلان زنش می‌کنم:

امیر بخندید و برفت و چون به سیستان رسید از دنبال او معرفی هم فرا رسید و به دربار امیر آمد اما امیر چون لباس شکار را از تن بیرون آورده بود معرفی او را نشناخت،

شعر خود را برخواند امیر گفت چه مقدار صلّه می‌خواهی به تو بدهم گفت صد دینار در این میان معروفی از گفتار امیر دریافت که همانکس است که در بیابان او را دیده وقتی امیر گفت صد دینار هم زیاد است معروفی اشاره کرد و گفت: «خرک سیاه بر در است» امیر خندید و انعامی نیکو به او داد. (این داستان را دانشمند فقیه، مرحوم دهخدا، از معروفی و امیر خلف نقل می‌کند، ولی شهاب‌الدین اشبیهی در کتاب مستطرف، ج ۲، ص ۲۳۷ آن را به شاعری از عرب و معن بن زائده نسبت می‌دهد)

لذت مطالعه
عوفی در کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات در پیرامون
ارزش و لذت مطالعه می‌نویسد: «آورده‌اند که شهید بلخی
روزی نشسته بود و کتابی می‌خواند، جاهلی به نزدیک او در آمد و گفت خواجه تنها
نشسته است، گفت: تنها اکنون گشتم که تو آمدی، از آنکه به سبب تو از مطالعه کتاب
باز ماندم.»^۱

انتحال و سرقت ادبی
ناگفته نماند که انتحال و سرقت ادبی از دیرباز در ایران
سابقه داشته است جلالی هجویری (متوفی بسال ۴۵۶) در کتاب
معروف خود کشف‌المحجوب از سارقین آثار و افکار خود بسختی می‌نالد و می‌گوید من
نام خود را در آغاز کتاب و در چند جای دیگر ذکر کردم، زیرا بیم آن داشتم که «جهله این
علم» برای خودنمایی و اظهار فضل «نسبت آن کتاب بخود کنند» سپس می‌گوید «... مراد
از جمع و تالیف و تصنیف کردن بجز آن نباشد کی نام مصنف بدان کتاب زنده باشد و
خوانندگان و مُتَعَلِّمان وی را دعای خیر گویند، کی مرا این حادثه افتاد بدو بار یکی آنک
دیوان شعرم یکی نحو است، و باز گرفت و اصل نسخه جز آن نبود، آن جمله را بگردانید^۲
و نام من از سر آن بیفکنند و رنج من ضایع کرد تاب الله علیه^۳ و دیگری کتابی کردم اندر
طریقت تصوف، نام آن **مِناهج‌الدین**، یکی از مدعیان... نام من از سر آن پاک کرد و به
نزدیک عوام چنان نمود که وی کرده است، هر چند خواص بر آن قول، بر وی
بخندیدندنی...»

۱. جوامع الحکایات، ص ۹۰ و ۹۱.

۲. تغییر داد

۳. خشم و تهر خدا بر او باد

عاشقان علم: ابن ندیم در کتاب الفهرست ضمن شرح حال فتح بن خاقان می نویسد: «ابوهفان گوید: سه نفر بودند که کسی مانند آنها دوستدار علم و کتابت نبود، و این سه نفر جاحظ و فتح بن خاقان و اسماعیل بن اسحاق بودند، اما جاحظ کتابی که به دست می آورد هر چه باشد آن را تا به آخر می خواند... اما فتح بن خاقان که همیشه همنشین متوکل بود، اگر متوکل برای قضای حاجتی بر خاست، کتابی از آستین بقل خود در می آورد و بخواندن آن در مجلس متوکل مشغول می شد، تا او باز گردد و چه بسا که در بیت الخلا نیز این کار را می کرد، اما اسمعیل بن اسحاق، نشد که من بر وی درآیم و او را در حال زیرو رو کردن یا پاک کردن کتابی نبینم.» ابن ندیم ضمن بحث پیرامون مزیت و برتری کتاب، از قول «مهنود» می نویسد: «اگر کتاب رشته تجربه های گذشتگان را به هم نمی پیوست، رشته های متاخرین در اثر فراموشی از هم گسیخته می شد. بزرگمهر گوید: کتاب صدف حکمت است که از جواهر طبیعت باز می گردد دیگری گوید: این علمها تک تک می روند، با کتاب آنها را به نظم در آورید، و این ابیات فراری هستند با کتاب آنها را مهار کنید - نطاحه در صفت کتاب گوید: کتاب با تو آغاز سخن نکند، هنگامی که مشغول بکار باشی، و تو را بخود نخواند وقتی که در شادی هستی، و تو را وادار نسازد که برای وی خود را آرایش نمایی، کتاب همنشینی است که سخن مبالغه آمیز نمی گوید و دوستی است که تو را فریب ندهد و رفیقی است که تو را به ستوه نیاورد و ناصحی است که از تو برای خود فزونی نخواهد.»^۱

مقام ارجمند علم و ارزش معلم و استاد:
ابن ندیم در کتاب الفهرست ضمن اخبار «کسانی» به مقام علمی او اشاره می کند: چون «به بغداد آمد، رشید او را نزد فرزندان خود مامون و امین گذاشت. به خط ابوالطیب خواندم: رشید از جای بلندی کسانی را نگاه کرد و او رشید را نمی دید. کسانی برای حاجتی از جای برخاست، تا کفشهای خود را بپوشد، امین و مامون پیش دستی نموده و کفشهای او را

مقابلش گذاشتند، کسانی سر و دست هر دو را بوسید و قسم داد که دیگر چنین کاری نکنند، رشید به جایگاه خود برگشت و به حاضران گفت، چه کسی گرامی‌ترین خادمان را دارد، گفتند: امیرالمومنین اعزه الله گفت نه، او کسانی است که امین و مامون وی را خدمت کنند، و قصه را برایشان نقل کرد...^۱»

نوشتن کتاب در روزگاران گذشته و درس‌زمینهای جهان، نخست سرگذشت کاغذ و کتاب بر روی اشیاء مختلف مانند: سنگ، چوب، گل پخته و خام، فلزات، برگ درختان، پارچه، پوست و جز اینها صورت می‌گرفت، ولی پس از اینکه کاغذسازی معمول گردید، بشر آسانترین وسیله ثبت اندیشه‌های خویش را به دست آورد. ابوریحان در کتاب *مآل‌الهند*، می‌نویسد که اقوام هند جنوبی از درختی که برگش پهن و ضخیم است، در نوشتن استفاده می‌کنند و برای اتصال اوراق آن، نخ‌ی را از ته آن برگها می‌گذرانند، هنوز هندوان و به خصوص «تامیل» زبانان در نوشتن کتب مذهبی خود این برگها را بکار می‌برند. نامه‌یی که پادشاه هند به انوشیروان بر پوست درخت نوشته بوده است و مسعودی در *مروج الذهب* بدان اشاره می‌کند، بر روی همین برگها مکتوب بود.

از ایران پیش از اسلام، آثار نوشته‌هایی بر روی سنگ و گل پخته اکنون فراوان موجود است و در روایات نوشته شده است که نسکهای اوستا را بر روی ۱۲۰۰۰ پوست گاو نوشته بوده‌اند، از این اشاره نتیجه می‌گیریم که کتب را بر روی پوست می‌نوشته‌اند ولی هنوز اطلاعاتی در دست نداریم که آیا در سرزمین ایران پاپیروس نیز مورد استفاده بوده است یا نه؟

سابقه تاریخی کاغذ در شرق، دراز است، چینیان نخستین سازندگان کاغذ، و از آن سرزمین کاغذ به فرنگ رفته است. در میان مصریان، پاپیروس رواج داشت و کم‌کم دامنه استعمال آن به ملل دیگر نیز کشیده شد.

جهشیاری در کتاب *الوزراء والکتاب* نوشته است که ایرانیها بر پوست کلفت و نازک نمی‌نوشتند و می‌گفتند که ما جز آنچه در مملکت خودمان بدست می‌آید، بر چیزی دیگر کتابت نمی‌کنیم. کاغذ از راه ایران به سوی مغرب رفت و مسلمانان سوداگران کاغذهای ساخت چین بوده‌اند، ظاهراً پس از آنکه عربها سمرقند را در سال ۸۷ هجری فتح کردند با صنعت کاغذسازی در آن شهر آشنا شدند و از آنجا کاغذ را با خود به سوی مغرب آوردند، کاغذ سمرقندی، قرون متعددی معروف و در میان انواع دیگر کاغذها ممتاز بوده

است.

در میان کتب ایرانی در باب انواع کاغذ و اصطلاحات مربوط به آن اشارات بسیار هست. ابن الندیم در الفهرست از کاغذهای «خراسانی» و «جعفری» و «فرعونی» نام می‌برد در قابوسنامه از کاغذ منصوری ذکر می‌شود که «سمعانی» نیز از آن یاد می‌کند و «القلقشندی» در صُبْح الْأَشْجَى عده‌یی از اقسام قَطْعهای کاغذ و کتاب را که در قدیم مرسوم بوده است ذکر می‌کند، تردیدی نیست که در ایران پیش از اسلام به جز کتب مذهبی، کتابهای دیگر هم وجود داشته است، مخصوصاً در عهد ساسانی کتابهایی به زبان پهلوی بوده است که بعداً به عربی نقل شده و از نهضت ترجمه کتب سُریانی و یونانی به پهلوی نیز اطلاع داریم، نام عده‌ای از این قبیل کتب در دست است مانند خداینامه، کیلیله و دمنه و هزار افسانه، سندبادنامه، ویس و رامین و جز اینها.

ورّاقی و صحافی در دوره اسلامی از پیشه‌های ارجمند بوده و در بسیاری از شهرها، این حرفت چندان وسعت پیدا کرده که بازاری مخصوص موسوم به «بازار ورّاقان و صحافان» وجود داشته است، بسیاری از ورّاقان و صحافان خود مردانی دانشمند و مولف کتب بوده و از خط خوش و ذوق تذهیب و صورتگری برخوردار داشته‌اند.

دوره پیشرفت کتاب‌نویسی و تهیه کتابهای نفیس، طبعاً با ایام آرامش و به عهد پادشاهان ادب‌دوست و هنرپرور بستگی داشته است، به طور خلاصه تا آنجا که میدانیم تهیه کتاب و ایجاد کتابخانه حتی پس از حمله مغول، در عهد حکومت وزرائی مانند: خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی، و خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و خواجه نصیرالدین طوسی مورد توجه قرار گرفت و در عهد تیموریان دامنه‌اش وسیع‌تر شد، در هرات، این هنر، به مد ارج عالی خود رسید، از عهد صفویه نیز آثار برجسته به جای مانده است و به طور کلی در هر یک از این عهود، مکتب خاصی در کتاب‌نویسی و تزیین آن و تجلید کتب و دیگر هنرهای مربوط به آن بوجود آمد.

کُتُب خطی ایران بعد از اسلام چندین بار دچار صدمه و نابودی شده است، ظاهراً نخستین بار در حمله چنگیز بود که قسمتی عظیم از آنها از میان رفت، تا اینکه در عهد ایلخانان مجدداً کتابها در کتابخانه‌ها و مدارس و مراکز علمی مانند: رصدخانه مراغه و ربع رشیدی تبریز گردآوری شد، از اواخر قرن دهم، آفت دیگری پدیدار گشت و آن توجه و شوقی بود که در دربار آل عثمان و سلاطین تیموری هند، به جمع‌آوری کتب، علمی بخصوص آثار زبان فارسی وجود داشت و کتابخانه‌های مهمی در شهرهای قونیه استانبول، آگره، دهلی، لاهور و حیدرآباد دکن بوجود آمد و عده‌ای کثیر از خوشنویسان و

شاعران از ایران به هندوستان رفتند و چون بالعکس در ایران به واسطه انقلابات، به کتاب و ادب توجه کافی مبذول نمی‌شد و عمده توجه به علوم دینی و کتب مذهبی معطوف بود، طبعاً قسمت عظیمی از آثار هنری و ادبی قدیم از ایران خارج شده است، در قرن سیزدهم، اروپائیان به خصوص روسها و انگلیسیها و فرانسویها و آلمانیها با بصیرت و شایستگی که داشتند در جمع‌آوری نسخ خطی ایرانی کوشیدند و کتابخانه‌های خود را از حیث مجموعه‌های نسخ خطی فارسی غنی ساختند. می‌توان گفت که بیش از نیمی از کتب خطی فارسی و عربی موجود کنونی، در کتابخانه‌های ممالک اروپائی، از ایران رفته است.

در دورانی که کتب را به دست نوشته‌اند، کتابت حرفه‌ای خاص بود و در بعضی از کتب خانه‌ها کاتبان مخصوص، به این کار مشغول بودند، کما اینکه رشیدالدین فضل‌الله در تبریز و «بایسنغر» در هرات، کاتبانی را به نوشتن نسخ مصنفات خود مامور کرده و نسخه‌های آثار خود را به کتابخانه‌های دیگر می‌فرستادند، میزان مزد کتابت به تعداد ابیات و نوع کتاب و خوشی و ناخوشی خطی که نوشته می‌شد تفاوت می‌کرد. در نسخه‌ای از کتاب الصاقی تألیف غلامحسین فیض، متعلق به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار مکتوب ۱۱۲۱ هجری که عده ابیات آن ۲۷،۵۰۰ بیت است، اجرت کاتب، یک تومان و دو شاهی ضبط شده است و بهای جلد آن سی شاهی، تذهیب ۷،۷۰۰ دینار و کاغذ ۱۷ ورق یک قران و هفتصد دینار طلاده شاهی جمع بیست و یک قران...»^۱

ارزش کتاب و مطالعه به نظر عبدالرحمن جامی:

خیال خویش را ده با کتب خوی	بکن زین کارخانه در کتب روی
انیس کنج تنهایی کتاب است	فروغ صبح دانایی کتاب است
ز دانش بخشدت هر دم گشادی	بود بی‌مزد و منت اوستادی
به سر کار گویای خموشی	ندیمی مغز داری پوست پوشی
به قیمت هر ورق زان یک طبق در	درونش همچو غنچه از ورق پر
گرایشان رازند کس بر لب انگشت	ز یک زندگی همه هم روی و هم پشت
هزاران گوهر معنی نمایند	به تقریر لطایف لب گشایند

«یوسف وزلیخا»

قبل از پیدایش و اشاعهٔ صنعت چاپ کُتاب و تندنویسان از این طریق امرار معاش می‌کردند، چنانکه «عبدالجبّار بن محمد بن احمد خواری» از مردم خواریبیهق (متولد به سال ۴۴۵ که در شعبان ۵۳۶ در گذشته است) بسیار سریع‌القلم بود.

این مرد پرکار که شاگرد امام الحرمین و از معاصران امام محمد غزالی بود، از راه کتابت گذران می‌کرد، کتاب مذهب کبیر را که به نوشتهٔ طبقات الشافعیه ابن سُبکی (ج ۴ ص ۲۴۳) نام دیگری است از کتاب النّهایه تالیف ابوالمعالی جوینی، بیش از بیست مرتبه برای مردم نوشت و اجرت گرفت.^۱

دیگر از کاتبان، وراقان و نویسندگان نامدار عالم اسلام چنانکه اشاره کردیم ابوالفرج ابن الندیم نویسنده کتاب معروف الفهرست است، این شاهکار فرهنگی در حقیقت گنجینه‌یی است شامل تمام کتب تالیف شده و منقوله در جهان اسلامی از آغاز تا اواخر قرن چهارم هجری «در هر علم و در هر فن و شرح مؤلفین و نقله و بسی فواید دیگر، چون تفصیل ادیان و مذاهب و ملل و نحل گذشته... بزرگترین فایده این کتاب در زنده ماندن نام آن کتب است...»^۲

محمد عوفی در جوامع الحکایات می‌نویسد: «وراقی بود در زمین مغرب که به حُسن خط و سرعت کتابت، موصوف بود (۱ - ۸۶).

منوچهری نیز از گروه وراقان یاد کرده است:

مرا بر عاشقان داده یکی منشور سالاری

که طومارش رخ زرد است و مژگانست وراقش

۱. جلال همائی: غزالی نامه، ج ۲، ص ۲۱۶.

۲. علی اکبر دهخدا، لغت نامه «آ- ابوسع» ص ۳۵۷.

غیر از کتاب، که در آموزش و پرورش آدمیان به خصوص نسل جوان و در انقلاب و تحول فکری انسان تأثیر فراوان دارد، سخن یا «سخنوری» نیز در روشن کردن افکار و بیداری و انتباه شنوندگان و آشنا ساختن آنان به حقایق اجتماعی و سیاسی، نقش بسیار مهمی دارد.

ادای سخن یا
سخن سرایی

سعدی ۷ قرن پیش به متکلمان و سخن‌سرایان اندرز می‌دهد که در موقع سخنرانی متوجه حرکات و سکنات خود باشند، و هنگام ادای مطلب چنان شیرین و شیوا ادای منظور کنند که شنوندگان مجذوب سخن آنان گردند. و از دوستان نزدیک خود بخواهند که بدون کمترین مجامله، نحوه بیان آنان را مورد نقد و بررسی قرار دهند و نقاط ضعف گوینده را گوشزد کنند تا در صدد اصلاح روش خود برآید. اینک جمله‌یی چند از سخن سعدی را در باب هشتم گلستان در «آداب صحبت» می‌آوریم: «متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد.»

مشو غره بر حُسنِ گفتار خویش به تحسینِ نادان و پندار خویش
به نظر محمدعلی فروغی «ذکاء الملك»: سخنوری یعنی گفتاری را به گوش کسانی که برای آنها تهیه شده است برسانند. «سخن‌سرایی به این معنی فن مهمی است و رموز و دقائقی دارد که اگر سخنور رعایت نکند رنجش بیهوده خواهد بود زیرا که چگونگی سخن‌سرایی در اقناع و ترغیبی که از سخن منظور است تأثیر کلی دارد. يك سخن را می‌توان چنان ادا کرد که شنوندگان را منقلب کند و همان سخن ممکن است قسمی ادا شود که به کلی بی‌اثر باشد بلکه ملالت آورد. مردم در سخنوری عادات مختلف دارند. بعضی آنچه را نوشته‌اند حفظ می‌کنند و از بر می‌خوانند. بعضی به نوشته دست نمی‌برند ولیکن در خاطر خود تهیه و آماده می‌کنند و در موقع می‌سرایند و اگر به حافظه اطمینان نداشته باشند اصول مطالب گفتار را یادداشت می‌کنند و هنگام سخن‌سرایی از آن یادداشتها یاری می‌جویند و بعضی هیچ يك از این کارها را نکرده بی‌مقدمه و بدون تهیه به سخنوری می‌پردازند.

اما اینکه سخنور گفتار خود را بنویسد و از روی نوشته بسراید، آنهم چندان پسندیده

نیست زیرا بسیار مشکل است که کسی بتواند در حالی که از روی نوشته می‌خواند چنان سخن‌سرانی کند که تأثیر مطلوب را ببخشد. ولیکن مواردی هست که شخص مجبور است چنین کند یا از جهت اینکه قوه ارتجال ندارد و حافظه هم‌یاری نمی‌کند که سخنی را که تهیه کرده به حافظه بسپارد یا از آنرو که سخنی باید بگوید که در آن از الفاظ و عبارات معین يك ذره تخلف جایز نیست و به احتیاط اینکه مبادا از اشتباه در لفظ و عبارت نتایج بد حاصل شود باید گفتار را از روی نوشته خواند در این صورت باید کوشید که صوت و لحن و حرکات و نگاه و کلیه احوال در هنگام سخن‌سرانی به مقتضای حال باشد تا تأثیر دلخواه از آن حاصل شود، یا لاقلاً تأثیر ناگوار نبخشد. از این وجه در سخن‌سرایی بهتر آنست که گفتار را از پیش بنویسند و به حافظه بسپارند و از بر بسرایند به شرط آنکه همچون از برخوانی شاگردِ مدرسه نشود که از روی نوشته خواندن از آن بهتر است ولیکن بهترین وجه سخن‌سرایی آنست که گفتار را در خاطر خویش تهیه کرده آماده سازند و در موقع، به مدد یادداشتهای یا اگر قوه حافظه سرشار است بدون آن برای شنوندگان بسرایند جز اینکه این وجه سخن‌سرایی مهارت و تسلط بسیار لازم دارد.

آداب سخن‌سرانی: در هر حال برای اینکه گفتار دلپسند و سخن مؤثر شود، سخن‌سرایی آداب و شرایطی دارد که باید رعایت کرد و هر چند این کار هم مانند قسمتهای دیگر سخنوری استعداد خاص لازم دارد ذکر آن آداب و متنبه ساختن به آنها سودمند است و مقتضی است که به اصول و کلیات به اجمال اشاره کنیم و آنچه در اینجا گفتنی است دو قسم است یا راجع به حافظه است یا مربوط به حرکات و سکنتات و لحن و آواز.

حافظه: از آنچه در بالا گفتیم می‌توان دانست که قوه حافظه در امر سخن‌سرایی مدخلیت تام دارد تا آنجا که باید گفت کسی که قوه حافظه‌اش بسیار ضعیف است بهتر آنست که از خطیب بودن دست بردارد زیرا مواردی که بتوان از روی نوشته سخن‌سرایی کرد بسیار معدود است و سخنوری حقیقی آنست که سخن از بر گفته شود خواه ارتجالی باشد خواه نباشد.

قوه حافظه برای سخنور نه تنها از آن رو ضرورت دارد که بتواند سخن را از بر بسراید بلکه در کلیه امور سخنوری به سخنور مدد گرانها می‌نماید به این معنی که سخنور هر قدر مطالعاتش بیشتر و محفوظاتش زیادتر باشد سخن آفرینی و سخن‌پردازی

بهرتر می‌کند و مخصوصاً بر سخنوری ارتجالی تواناتر است زیرا که ذخیرهٔ فراوان از افکار و معانی در خاطر داشتن مایهٔ اصلی سخنوری است که سخنور اگر برای تهیهٔ گفتار مجال دارد و می‌تواند به منابع و ماخذ خارجی مراجعه نماید در همین امر به او یاری و کارش را آسان می‌کند و اگر مجال کم است باید به ارتجال سخن بگوید و به ذخیره خاطر خود مراجعه کند.»

سپس فروغی ضمن بحث در پیرامون سخن و سخن‌سرایی، نقشی که صوت و لحن و حرکات و سکنت‌گونده در شنونده دارد، مطالبی می‌نویسد، به نظر فروغی: «سخن را باید چنان سرایند که اولاً معنی آن به خوبی دریافت شود، ثانیاً در نفس شنونده تأثیر کند... بدن گونده نباید به کلی بی‌حرکت باشد، اما نه حرکات جلف و سبک و از افراط در حرکات هم باید پرهیز کرد... بطور کلی در سخنرانی، متانت و وقار را نباید از دست داد، عصبانی و پریشان نباید شد، خود را نباید باخت، اما آفت بزرگ سخنوری و سخن‌سرایی تصنع و تکلف است، باید طبیعی سخن گفت و این منتهای هنرمندی است، مُقنّد کسی نباید شد که بسیار رکیک است، از جلوه‌گری بر منبر و غط یا خطابه باید دست برداشت، اقتناع شنوندگان را باید در نظر گرفت نه اعجاب ایشان را، در يك جمله باید توجه کنیم که هر گفتاری با لحن و صوت و حرکات و اشارات خاصی همراه است... در خانه اگر گس است همین اندازه بس است.»^۱

اکنون که از بحث در کلیات، فارغ شدیم به شرح احوال شاعران و گویندگان نامدار می‌پردازیم:

رودکی
 ابو عبدالله جعفر ابن محمد رودکی در شمار نخستین شعرای پارسی‌گوی است. صاحب‌نظران ولادت رودکی را به حدس در اواسط قرن سوم و وفات او را در حدود ۳۲۹ هـ. ق می‌دانند. او در قریهٔ «بنج» که مرکز ناحیه رودک سمرقند بود، متولد گردید و چون معاصر سامانیان بود به مدح آن خاندان پرداخت و از نصر ابن احمد و وزیرش ابوالفضل بلعمی صله‌های فراوان گرفت و بین رجال سیاسی آن دوران، موقعیت ممتازی کسب کرد.

از آغاز حیات و کیفیت تحصیلات و ی اطلاع دقیقی در دست نیست و به طوری که از فحوای اشعار و خصوصیات زندگی او استنباط می‌شود، از دوران کودکی کور و نابینا نبوده است، چنانکه عوفی صاحب لباب الالباب در شرح حال او می‌گوید: «چنان ذکی و

۱. محمد علی فروغی؛ به نقل از نمونه نثر فصیح فارسی معاصر، پیشین، از ۹۶ تا ۱۰۲. (به اختصار)